

## نگاهی به تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول

احمد قدسی\*

### چکیده

از جمله مسائلی که در عرصه تفسیر قرآن، ذهن جمعی از فعالان این عرصه را به خود معطوف ساخته، تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول است. این گروه بر این باورند که این سبک از تفسیر نقش بی‌بدیلی در کشف نکات روانی، تربیتی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی آیات قرآن دارد که از آن جمله تدریجی بودن مسائل تربیتی و اخلاقی و پیشرفت پلکانی در مبارزه با مشرکان و منکران است. این عده معتقدند که بدون اتخاذ این روش، فهم درست مفاهیم قرآنی و دستیابی به اصول تربیتی و هدایتی قرآن، امکان‌پذیر نیست و یا دست‌کم بسیار دشوار است. در این مقاله با اشاره به وحیانی بودن ترتیب موجود و ورود در دو مقوله کیفیت ترتیب موجود در تفسیر امیرمؤمنان علیه السلام و نزول دفعی و ترتیب موجود در آن، به اثبات رسیده که نه تنها پیمودن روش تفسیر بر اساس ترتیب نزول ضرورتی ندارد بلکه ممکن است گفته شود که خلاف مصلحت و حکمت است.

### واژگان کلیدی

تفسیر قرآن، تفسیر ترتیبی، ترتیب نزولی.

a\_ghodsi@miu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۱۰

\*. استادیار جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۶

### طرح مسئله

از جمله مسائلی که در عرصه تفسیر قرآن، اذهان جمعی از قرآن‌پژوهان را به خود معطوف ساخته، تفسیر قرآن براساس ترتیب نزول است. این گروه بر این باورند که این سبک از تفسیر، نقش بی‌بدیلی در کشف نکات روانی، تربیتی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی آیات قرآن دارد که از آن جمله تدریجی بودن مسائل تربیتی و اخلاقی و پلکانی پیش رفتن در مبارزه با مشرکان و منکران است.

نمونه مشهور آن مربوط به جریان تحدی است که با در نظر گرفتن ترتیب نزول روشن می‌شود که قرآن در این مبارزه از سخت‌ترین به سخت و سپس به آسان و آسان‌تر منتقل شده است؛ زیرا در ابتدا تحدی به سخت‌ترین؛ آوردن تمام قرآن، می‌کند و می‌فرماید: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَیْیَ أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ». (اسراء / ۸۸)

در گام بعد در سوره‌ای دیگر از سور مکی، تحدی به آوردن ده سوره می‌کند و می‌فرماید: «أَمْ یَقُولُونَ أَفْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ». (هود / ۱۳)

در گام سوم تحدی به یک سوره را مطرح می‌سازد و می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَیْیَ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِثْلِهِ». (بقره / ۲۳)

در جایی دیگر می‌فرماید: «أَمْ یَقُولُونَ أَفْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ». (یونس / ۳۸)

گرچه این نمونه به دلایل ذیل مخدوش است، اما تردیدی وجود ندارد که ملاحظه ترتیب نزول در تفسیر - مانند تفسیر موضوعی - از آثار و برکاتی برخوردار است.

یک. سوره یونس که در آن تحدی به یک سوره، صورت گرفته، قبل از سوره هود است که در آن تحدی به ده سوره واقع شده است. (بنگرید به: معرفت، ۱۳۷۹: ۹۰ - ۸۸)

دو. سوره‌ای که در آن، تحدی به آوردن تمام قرآن شده است محدود به سوره اسراء نیست که قبل از سوره‌های تحدی به ده یا یک سوره نازل شده باشد بلکه در سوره طور که بعد از آن سوره‌ها نازل شده و رقم هفتاد و ششم را در ترتیب نزول داراست (همان) نیز آمده: «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا». (قصص / ۴۹)

آنچه قابل تأمل و بررسی است آن است که این‌گونه آثار تفسیر ترتیب نزولی در حدی دانسته شود که باعث ارائه سبک جدید در تفسیر و تغییر سبک رایج و مشهور گردد به‌ویژه آن که ادعا شود که: «اگر عرب گمراه به اوج فرهنگ و قله‌های رفیع تمدن رسید به برکت اتباع از نزول تدریجی و ترتیب نزولی قرآن بوده است!» (بهجت‌پور، ۱۳۸۷: ۱ / ۴۰ - ۳۹) و یا «عدم رعایت ترتیب نزول سوره‌ها، فهم مراد جدی خداوند را با دشواری مواجه می‌سازد» (همان) و یا «اگر بخواهیم روابط میان

مفاهیم قرآن را کشف کنیم و به نظامی متن در امر هدایت و تربیت دست یابیم، چاره‌ای جز تلاش در فهم آیات و سوره‌ها در یک سیاق نظام‌مند بر گرفته از ترتیب نزول سوره‌ها نداریم». (همان: ۴۷)

این مقاله بر آن است تا ناصواب بودن این دیدگاه را به اثبات رساند و به مصلحت نبودن تغییر سبک مشهور در تفسیر و استواری سبک مشهور را روشن سازد.

### تفسیر براساس ترتیب موجود و دفاع از سبک مشهور

برای اثبات حکیمانه بودن سبک مشهور در تفسیر؛ یعنی تفسیر براساس ترتیب موجود، نکات ذیل قابل توجه است:

۱. تفسیر براساس ترتیب نزول، مبتنی بر این است که ترتیب موجود، به امر رسول گرامی ﷺ که «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم / ۴ - ۳) است و به فرمان خدای سبحان که چنین امری را صادر کرده، نباشد درحالی که مشهور و بلکه اجماع (خویی، ۱۴۱۳: ۲۵۶) آن است که قرآن در زمان رسول گرامی و با نظارت و تحت زمان آن حضرت جمع‌آوری شده و براین متعددی بر آن اقامه گردیده است. (بنگرید به: خویی، همان؛ قدسی، ۱۴۲۸: ۲ / ۳۱۸ - ۳۱۵)

اگر ترتیب نزول در برداشت نکات اخلاقی، تربیتی، اجتماعی و سیاسی نقش منحصر به فردی داشته باشد اقدام رسول الله به جمع قرآن با ترتیب موجود - العیاذ بالله - خلاف حکمت و مصلحت و اغراء به جهل به حساب می‌آید.<sup>۱</sup>

۲. ترتیب نزول، تابع حوادثی است که به حسب ظاهر، به نحو اتفاقی و تصادفی و بدون تبعیت از یک برنامه‌ریزی از پیش تعیین شده و منسجم، رخ داده است؛ یعنی گرچه ربّ العالمین و به تبع و تحت فرمان او پیامبر اکرم ﷺ، او، رسول مکرم - حوادث رخ داده را مدیریت می‌کند و هیچ‌گاه مقهور و محکوم فرهنگ زمانه نیست اما این بدان معنا نمی‌باشد که خداوند خود، ایجاد حوادث کند سپس به اداره و تدبیر آن پردازد، در عین حال که می‌پذیریم که اصل بعثت، بستری برای حدوث چنان حوادثی شد؛ زیرا تردیدی نیست که لازمهٔ چنین چیزی جبر است. بر اساس مکتب اهل بیت (امر بین الامرین) آنچه با سوء اختیار مردم و خصوص مشرکان لجوج و عنود عصر نزول، به وجود می‌آمد با ربوبیت و تدبیر حضرت حق، مدیریت می‌شد. به عنوان مثال، یا نزول آیاتی با داستان افک که عده‌ای معاند برای ضربه زدن به پیامبر ﷺ آن را خلق کردند، مقابله شد.

۱. نگارنده افزون بر آنچه در کتاب *انوار الاصول* در بحث جمع القرآن به عنوان تقریرات خارج اصول مطرح ساخته، در مقالهٔ مستقلی به تفصیل و با اشاره به سخنان کسانی که بر تفسیر براساس ترتیب نزول پای می‌فشارند به این مسئله (وحیانی و محمدی بودن ترتیب موجود) پرداخته است.

مثال عینی و روشن این مسئله، مدیریت امیرمؤمنان در طول حوادث پنج سال حکومت آن حضرت است؛ زیرا آن امام مدیر و حکیم که آیت عظمای حضرت حق است و تدبیر و مدیریتش مظهر تدبیر و مدیریت حضرت حق، حوادث تلخی چون جریان مارقین و قاسطین و ناکثین که با سوء اختیار عده‌ای حادث شد را مدیریت کرد در حالی که خواست و رضایت حضرتش نه در اصل این حوادث دخیل بود و نه در نحوه چیدمان و ترتیب حدوث آن، گرچه پذیرفته می‌شود که اصل به حکومت رسیدن آن حضرت، بستر چنان حادثی را فراهم ساخته بود.

مثال دیگر، سخنان استاد مطهری است که می‌گفت: «در عرصه تألیف هیچ وقت نتوانستم براساس آنچه خود، آن را اهم، تصور می‌کردم و براساس مصالح اولی و کلان، برنامه‌ریزی کرده بودم و چیدمان ویژه‌ای را برایش در نظر گرفته بودم دست به قلم شوم و کتاب یا مقاله بنویسم؛ این حوادث و شبهاتی که به نحو کور و پیش‌بینی نشده در فضای مطبوعات و یا دانشگاه‌ها اتفاق می‌افتاد و انتشار می‌یافت مرا وادار به تألیف می‌کرد.»؛ یعنی شهید مطهری حکیم و مدبر در حالی که اختیار او در حوادث تلخ و زشت آن زمان، نقشی نداشت اما با حکمت و درایتش آن حوادث به وجود آمده را به خوبی مدیریت می‌نمود.

بر این اساس اگر مقرر شود که مجموعه آثار آن شهید، نظامی پیدا کند ترتیب دادن آن براساس زمان تألیف، گرچه قطعاً خالی از فایده نیست اما لزوماً ترتیب احسن نخواهد بود بلکه ممکن است کاملاً خلاف حکمت و مصلحت اهم بوده باشد؛ زیرا بسیاری از اموری که در نظام سازی آن، نقش ایفا می‌کند به ترتیب زمانی ارتباط ندارد.

به بیان دیگر: قبل از شروع در تنظیم باید روشن شود که معیار در تنظیم، چیست و براساس چه محوری باید تحقق یابد، آیا موضوع محور باشیم یا زمان محور و یا ...؟ به‌عنوان مثال، اگر حکمت و مصلحت اقتضا موضوع محوری داشته باشد دیگر ملاحظه زمان نزول، جواب‌گو نخواهد بود؛ زیرا فرض بر این است که زمان و حوادث زمانی که شأن نزول و فضای نزول را به وجود می‌آورد در اختیار مؤلف و براساس خواست و حکمت او نبوده است.

اینکه باید موضوع محور بود و یا زمان محور و یا ... نکته‌ای است که خود مؤلف حکیم و آگاه به نظام احسن اخلاقی و تربیتی و آشنای به همه روحیات مخاطبان تا روز قیامت می‌تواند آن را تعیین کند. اکنون اگر مؤلف، خود اقدام به چیدمانی ویژه کرده باشد و با آنکه کتاب خودش را به‌عنوان کتاب هدایت معرفی کرده، مباحثش را به ترتیب دیگری غیر از ترتیب نزول، تنظیم کرده باشد، چگونه می‌توان به ترتیب نزول روی آورد و حتی تفسیر براساس آن را امری لازم و اجتناب‌ناپذیر تلقی کرد؟!

به بیان دیگر: در بیشتر موارد، این حوادث کور و به ظاهر تصادفی که مشرکان، منافقان و فاسقان آن را می‌آفریدند، ترتیب نزول را رقم می‌زد، نه اراده و مصلحت‌سنجی‌های یک مربی آگاه و حکیم در امور تربیتی و پرورشی، تا ترتیبی باشد که در طول زمان تا روز قیامت، الگوی در مسائل پلکانی تربیتی قرار گیرد.

به بیان سوم: اگر جامعه بکر و دست نخورده‌ای، در اختیار رسول گرامی قرار می‌گرفت؛ جامعه‌ای که آحاد امت آن، تسلیم قرآن و تصمیم‌گیری‌های آن حضرت بودند، آیا باز هم همین ترتیب نزول، مورد توجه آن حضرت قرار می‌گرفت؟

کسی که به دنبال «کشف نظام تحول و تربیت دینی و هدایتی» است حتماً می‌خواهد این نظام تربیتی را نهادی همانند اداره آموزش و پرورش اعمال کند که افراد تربیت شونده آن، حادثه‌آفرین نیستند بلکه زمام امور در دست کسانی مثل وزیر آموزش و پرورش، مسئولان و معاونان تربیتی و پرورشی است. اگر از رسول گرامی برای چنین بستری نسخه عملی، اخلاقی و تربیتی درخواست می‌شد آیا ترتیبی را که در مراحل پلکانی و درجه‌ای تربیت، رعایت می‌کرد همان ترتیبی بود که در حوادث پیش‌بینی نشده بیست و سه ساله حجاز رعایت شده بود؟!

از آنچه گذشت نیز روشن شد: این تصور که «عدم رعایت ترتیب نزول سوره‌ها، فهم مراد جدی خداوند را با دشواری مواجه می‌سازد» (بهجت‌پور، همان: ۴۴) توهمی بیش نیست؛ زیرا در صورتی که حوادث زمینه‌ساز آیات غالباً، تصادفی باشند و ترتیبی بر هم نداشته باشند، آیات ناظر به آن حوادث نیز از حیث محتوا، ترتیبی بر یکدیگر نخواهند داشت.

البته شکی نیست که آیات مربوط به هر حادثه‌ای می‌بایست با شناخت آن حادثه و جزئیات و خصوصیات آن، مورد مطالعه و تدبیر قرار گیرد تا نحوه موضع‌گیری و برخورد آن رب حکیم با آن حادثه به خوبی فهمیده شود، اما این همان توجه به شأن نزول و یا فضای نزول و یا همان توجه به فضای مکی و مدنی بودن آیات است که مفسران اسلامی در طول تاریخ تفسیر آن را به‌عنوان قرینه لَبَّیْه در فهم کلام متکلم مورد عنایت قرار می‌دادند و چیز تازه‌ای به حساب نمی‌آید؛ زیرا ملاحظه شأن نزول یک آیه یا یک مجموعه از آیات هماهنگ، که از شأن نزول واحدی برخوردارند غیر از ملاحظه چند حادثه و چند شأن نزول قرار گرفته در طول هم است؛ آنچه مؤلف محترم تفسیر ترتیب نزولی در پی اثبات ضرورت آن است در حالی که دلیلی بر ضرورت آن وجود ندارد، دومی است نه اولی.

گرچه قابل انکار نیست که احیاناً ممکن است ترتیب دو فضای نزول و یا بیشتر بر یکدیگر و بودن آنها در طول هم، پیام ویژه یا مدلول التزامی خاصی را در پی داشته باشد اما نفس تغییر یافتن ترتیب نزول و

تبدیل آن به ترتیب موجود، توسط رسول حکیمی که «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم / ۴ - ۳) نشان می‌دهد که این از موارد فراگیر و سرنوشت‌ساز در امر تربیت نیست به‌گونه‌ای که لازم باشد بساط جدیدی در تفسیر پهن شود و روال همگانی مفسران در طول تاریخ، تغییر یابد بلکه اینگونه موارد به مقداری است که می‌توان در لابه‌لای تفسیر براساس ترتیب موجود نیز آن را متذکر شد چنان‌که مفسرانی چون علامه طباطبایی این‌گونه عمل کرده‌اند. (بنگرید به: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۲۱۵؛ ۲۰ / ۱۱۱)

۳. شاید این ادعا دور از حقیقت نباشد که نه‌تنها لازم نیست که در شناخت اصول نظام‌مند قرآن برای تحول جوامع، ترتیب نزول، مراعات شود بلکه لازم است که از آن صرف نظر گردد، زیرا شکی نیست که ویژگی‌های مردم جاهلیت از یک سو و حوادث پیش‌بینی نشده افراد یا گروه‌ها در طول این بیست و سه سال از سوی دیگر، نقش اساسی در پس و پیش شدن سوره‌ها از حیث نزول داشته باشد. با توجه به این نکته، زمانی می‌توان همین ترتیب را در نسل‌های آینده و یا در جوامع دیگر انسانی غیر حجاز، رعایت کرد که این نسل‌ها یا جوامع از همان ویژگی نسل یا جامعه حجازی برخوردار باشند اما با توجه به تکثر روحيات و فرهنگ‌ها از یک سو و فرازمانی و فرامکانی بودن قرآن و «نذیراً للعالمین» و «هدی للناس» بودن آن از سوی دیگر، لازم است مفاهیم قرآنی را از شأن نزول‌ها و ویژگی‌های تنزیلی، تجرید کرد و براساس تأویل، لبّ و مغزای آیات، به موضع‌گیری‌های لازم سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و تربیتی اقدام نمود و چنین چیزی می‌طلبید که از ترتیب نزول سوره‌ها، دست کشید که شاید رفع ید رسول گرامی - و در واقع رفع ید خدا - بر همین اساس بوده است، یعنی رسول گرامی با الهام از وحی، دو کار انجام داده و دو طراحی تربیتی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی از خود بر جای گذاشت: طراحی کوتاه‌مدت و برای جامعه‌ای خاص با روحياتی ویژه و طراحی درازمدت برای همه جوامع تا روز قیامت. شاید بتوان گفت: قرآنی که می‌خواهد شفای درد مردم جاهلیت حجاز باشد باید با آن ترتیب، نازل شود و تلاوت و قرائت پذیرد و قرآنی که می‌خواهد شفای درد همه جوامع تا روز قیامت باشد و برای تمام نسل‌ها و روحيات، شناوری و انعطاف‌پذیری و همانند جریان شمس و قمر، سریان و جریان داشته باشد باید با ترتیب موجود، تلاوت و قرائت شود.

البته اگر ثابت شود که مثلاً فلان جامعه در فلان قاره، صد درصد با جامعه جاهلی عرب حجاز، هماهنگ است می‌توان برای هدایت آن جامعه، براساس ترتیب نزول حرکت کرد اما روشن است که به تعبیر عرب در آن مَثَل معروف «دون اثباته خرط القتات؛ اثبات آن از کندن پوست درخت تیغ دار با دست، آسان‌تر است» (بنگرید به: فراهیدی: ۴ / ۲۱۵) و اثبات آن فوق‌العاده دشوار است بنابراین

چاره‌ای از تجرید مفاهیم عام و مشترک قرآنی که داروی دردهای همه انسان‌ها با هر نژاد، سلیقه و روحیه است، از تشخیصات زمانی و مکانی ترتیب نزول نمی‌باشد.

۴. شاید مهم‌ترین نکته‌ای که در «تفسیر بر اساس ترتیب نزول» مورد عنایت است قانون تدریجی و پلکانی بودن تربیت است، یعنی مدعیان لزوم این سبک از تفسیر، از این جهت به چنین روشی روی آورده‌اند که تصورشان این است که تربیت جامعه بر اساس آیین محمدی و قرآنی باید در قالب بیان مجموعه معارف، اخلاقیات و احکام در کلاس‌های متعدد، مراحل و منازل متدرج و مترتب و جدول زمانی ویژه‌ای باشد در نتیجه، نمی‌توان در کلاس و زمان واحد به عنوان مثال گفت: شما باید به این چند امر، معتقد و به کسب این چند فضیلت اخلاقی و پرهیز از این چند رذیلت اخلاقی ملتزم و به انجام این چند واجب و ترک این چند حرام دینی، متعهد شوید، به همین جهت باید به تفسیر قرآن براساس ترتیب نزول روی آورد تا هندسه تربیتی قرآن کشف و استخراج گردد.

درحالی که اصل چنین دیدگاهی محل تأمل و درنگ است و این سخن که بیان معارف دینی و دستگیری‌های اخلاقی و سیر و سلوکی و انجام فرامین تعبدی، پلکانی، مرحله‌ای و منازلی است و از پله‌ها و مراحل و منزل‌های مختلف زمانی برخوردار است از دیدگاه آیات و روایات اخلاقی و تربیتی، جای بحث و گفتگو است.

به عنوان مثال قرآن کریم هنگامی که می‌خواهد شرایط فلاح و لوازم هدایت‌پذیری را مطرح سازد شش اصل را در عرض هم بیان می‌دارد:

۱. ایمان به غیب و شکستن حصار حس‌گرایی (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)؛
۲. اظهار خشوع و تذلل در مقابل خالق آسمان‌ها و زمین به عنوان اشرف مصادیق غیب (وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ)؛
۳. دست شستن از تعلق‌های مادی و فاصله گرفتن از انحصارگرایی در دارایی‌ها و توانمندی‌ها (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ)؛
۴. ایمان به نبوت و حقانیت آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ)؛
۵. واحدنگری و منسجم‌بینی ادیان آسمانی از طریق ایمان به حقانیت آنچه بر انبیای سابق نازل شده است (وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ)؛
۶. یقین به معاد (وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ).

آیا می‌توان ادعا کرد که بین این معارف شش‌گانه، ترتب منطقی و پلکانی مطرح است به گونه‌ای که لازم باشد به هر کدام از آنها در فاصله زمانی خاصی پرداخته شود؟ آیا ترتیب موجود در این آیات

می‌تواند دلیل بر این باشد که این شش امر، در طول یکدیگر قرار دارند و در عرض هم نباید مطرح شوند؟ آیا محقق می‌تواند مدعی شود که ایمان و یقین به آخرت که امر ششم از این امور شش‌گانه است در پله و رتبه ششم قرار دارد؟!

ویژگی‌ها و صفاتی که در سوره فرقان به‌عنوان صفات عباد الرحمن و در سوره مؤمنون به‌عنوان ویژگی‌های افراد با ایمان و در سوره معارج به‌عنوان صفات نمازگران غیرهلوع، بیان شده است، از همین قبیل است:

آیا می‌توان گفت اوصاف سیزده‌گانه‌ای که قرآن در سوره فرقان<sup>۱</sup> برای عباد الرحمن و غرفه‌نشینان سکنی گرفته‌گان در درجات عالی بهشت (بنگرید به: طباطبایی، همان: ۲۴۵) بیان داشته، مربوط به سیزده مرحله، منزل و پله است؟

۱. تواضع و فرو نهادن ردای کبر و غرور (وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا) (فرقان / ۶۳)؛
۲. حلم و بردباری در برابر جاهلان (وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا) (فرقان / ۶۳)؛
۳. سجده و قیام شبانه (وَ الَّذِينَ يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا) (فرقان / ۶۴)؛
۴. خوف از عذاب الهی (وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ) (فرقان / ۶۵)؛
۵. انفاق در راه خدا؛ انفاقی به دور از اسراف و تبذیر (وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا) (فرقان / ۶۷)؛
۶. توحید خالص و پرهیز از شرک (وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ) (فرقان / ۶۸)؛
۷. پاکی از حق الناس (وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ) (فرقان / ۶۸)؛
۸. پاکی از آلودگی‌های جنسی (وَ لَا يَزْنُونَ) (فرقان / ۶۸)؛
۹. دوری از حضور در مجالس گناه (وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ) (فرقان / ۷۲)؛
۱۰. پرهیز از لغو و اعمال بیهوده (وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا) (فرقان / ۷۲)؛
۱۱. عبرت‌پذیری از آیات الهی (وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا) (فرقان / ۷۳)؛
۱۲. مراقبت و دل‌نگرانی نسبت به همسران و فرزندان (وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ) (فرقان / ۷۴)؛
۱۳. سبقت‌گیری و مسئولیت‌پذیری نسبت به هدایت دیگران (وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا) (فرقان / ۷۴).

کدامین سالک راه رفته‌ای می‌تواند مدعی شود که این سیزده وصف، در طول هم است و بر

۱. أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا. (فرقان / ۷۵)



یکدیگر مترتب شده‌اند؟! آیا تردیدی وجود دارد که عباد الرحمن موظفند که در آن واحد و در عرض یکدیگر به همه این امر بپردازند؟! اگر سیر الی الله پلکان‌پذیر بود و تدرّجی داشت چگونه خدای رحمان و ربّ العالمین که این‌گونه ریز شده و به یک سری کلیات اشاره نکرده، متعرض آن نشده است و چگونه مفسران حقیقی قرآن و مخاطبان اصلی این کتاب هدایت، فلاح، شفا و نسخه منحصر به فرد سلوک الی الله، روی آن تکیه نکرده‌اند؟!

همین‌گونه است مواد هفت‌گانه‌ای که در سوره مؤمنون برای فردوس‌نشینان وارد شده است (الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفَرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (مؤمنون / ۱۱):

۱. خضوع و خشوع در نماز فریضه (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) (مؤمنون / ۲)؛
۲. پرهیز از لغو و بیهوده‌گویی (وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) (مؤمنون / ۳)؛
۳. پرداخت واجبات مالی (وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ) (مؤمنون / ۴)؛
۴. پرهیز از شهوت‌پرستی و هوسرانی‌های شیطانی (وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ) (مؤمنون / ۵)؛
- ۵ و ۶. ادای امانت‌ها و وفای به پیمان‌ها (وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ) (مؤمنون / ۸)؛
۷. التزام به انجام نوافل یومیه (وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَي صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) (مؤمنون / ۹).

نیز عناوین نه‌گانه‌ای که در سوره توبه برای واصلان به فوز عظیم ذکر شده است: تائب، عابد، حامد، سائح، راجع، ساجد، آمر به معروف، ناهی از منکر و حافظ حدود الهی: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَن لَّهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّذِي بَاعْتُمُ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ». (توبه / ۱۱۲ - ۱۱۱)

آنچه گفته شد به روشنی در نسخه‌های عملی که توسط امامان معصوم علیهم‌السلام ارائه شده، نیز قابل مشاهده است: امیرمؤمنان در خطبه همام ۱۱۰ و صف از اوصاف عملی پرهیزکاران را ذکر می‌کند و در حکمت ۱۴۷ نهج‌البلاغه خطاب به کمیل بن زیاد در باره حاملان علم حقیقی و اهل بصیرت و یقین (هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْبَقِيَّةِ ...) و در حکمت ۲۸۹ راجع به صفات یک برادر سالک و راه رفته، اوصافی را مطرح می‌سازد.

نیز در نسخه‌های عملی‌ای که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به امیرمؤمنان در ارتباط با راه استكمال حقیقت ایمان دارد: (يَا عَلِيُّ سَبْعَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ ...) و یا خطاب به اباذر دریایی از مواظب و نسخه‌های عملی و اخلاقی که به تعبیر خود آن حضرت، جامع راه‌های خیر است «فِيهَا

جَامِعَةُ لَطْرُقِ الْخَيْرِ وَ سُبُلِهِ» را ضمن خطاب حدود صد و پنجاه گانه «یا اباذر» بیان می‌دارد: (يَا أَيُّهَا ذُرُّ  
 إِنَّكَ مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَإِنِّي مُوصِيكَ بِوَصِيَّتِهِ ... إِنَّ حَفِظْتُهَا كَانَ لَكَ مَهَا كِفْلَانٍ ... (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۲۶)

از کجا و با چه قرینه و شاهی می‌توان ثابت کرد که مجموعه فضائل و ردائلی که در این گونه از آیات و روایات بیان شده، از ترتیبی ویژه برخوردارند به گونه‌ای که لازم آید به جوانی که تازه مسلمان شده و یا تازه سر به راه گردیده، گفته شود: چون شما در پله اول قرار دارید تنها باید به کسب این چند فضیلت بپردازید و یا از این چند ردیله بهره‌گیری! از کجا که نباید همه آنچه برای کسب کمال و سیر و حرکت در مسیر لقاء لازم است را یکجا و به یکباره به او آموخت و آنچه پلکان و درجه می‌پذیرد تنها و تنها، نتیجه کسب و عمل و ثمره سیر و سلوک است؛ یعنی براساس آموزه‌های قرآن کریم، تنها نتیجه «استقامت بر طریق» (جن / ۱۶) و «ثبوت اقدام» (بقره / ۲۵؛ نحل / ۱۰۲) و «الابقاء علی العمل» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۶) است که اگر کسی ثابت قدم بماند و به رعایت فرامین و عمل به نسخه شفا و درمان ادامه دهد و استقامت ورزد به فوز و فلاح می‌رسد و روزبه‌روز و یا مرحله به مرحله بر شهود و معرفت او و به یقین و کرامت او در نزد خدای سبحان افزوده می‌شود و اگر کسی صبر و استقامت لازم را به خرج ندهد در جا می‌زند و در پله و درجه یا درجات نخستین از نتایج و ثمرات، متوقف می‌شود و روشن است که آنچه این ثبوت و استقامت را تضمین می‌کند و ابقا بر عمل را به ارمغان می‌آورد «یادآوری و تذکار» (ق / ۴۵؛ غاشیه / ۲۱؛ ذاریات / ۵۵)، «انذار و تبشیر» (بقره / ۱۱۹ و ۲۱۳)، «تلاوت پی‌درپی و با ترتیل و همراه با آرامش و تأمل» (فرقان / ۳۲؛ مزمل / ۴) و «تدبیر و تذکر» (محمد / ۲۴؛ ص / ۲۹) است که البته برای کسی که کمترین انس را با آیات قرآنی داشته باشد، قابل قبول است که این همه با تلاوت هر سوره از سوره قرآنی حاصل می‌شود و نیازی به رعایت ترتیب نزول ندارد. گرچه چنان که گذشت گاهی رعایت ترتیب نزول فوایدی دارد همان گونه که رعایت ترتیب موجود نیز برکاتی را به همراه دارد و در روایات اسلامی (کلینی، همان: ۶۰۵) به آن سفارش شده است؟

به بیان دیگر: آنچه به‌عنوان مراحل پلکانی سیر و سلوک بیان می‌شود از دو حال خارج نیست یا از مقوله عمل است نظیر یقظه، توبه، صمت، سهر و توکل و یا از قبیل نتیجه است نظیر رضا و یقین. هیچ کدام از این دو قسم، حالت تدریجی ندارد تا تدرج و توالی بپذیرد؛ زیرا در قسم اول، سالک به محض اینکه بیدار (یقظه) شد باید توبه کند و در همان زمان واجبات و محرّمات را یاد بگیرد و مراقبه و مشارطه را آغاز نماید و خلوص در نیت را رعایت کند و اگر از اقبال قلب برخوردار است سهر و سحر داشته باشد و نوافل بجا آورد و ذکر بگوید و مراقب کمین‌های شیطان باشد و ...

در قسم دوم مسئله روشن تر است؛ زیرا از قبیل نتیجه قسم اول است و خود به خود بر عمل و تداوم در آن و بر اخلاص در عمل مترتب می شود.

نسبت به تروک و نواهی نیز مطلب، پر واضح است؛ زیرا سالک در همان آغاز راه مکلف است که دروغ نگوید، غیبت نکند، سرقت و خیانت، فحشا و منکرات، تکبر و خودپسندی و حسادت را ترک کند، خود شگفتی و عجب و ریا نداشته باشد و ... .

این نکته نیز بسیار قابل توجه است که بسیاری از آنچه به عنوان یک منزل یا یک مرحله عملی ویژه در سیر و سلوک در نظر گرفته می شود اختصاص به آن مرحله یا منزل ندارد بلکه در سایر مراحل و منازل نیز سریان دارد، به عنوان مثال آنچه در منزل اول به عنوان یقظه (= بیداری) مطرح است پس از هر رتبه و مرحله ای نیز جاری است؛ زیرا هر پله ای که سالک می پیماید به یک درجه ای از یقظه می رسد و شاید از همین قبیل باشد یقظه ای که در کلام نورانی امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِقُلُوبٍ ... مَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آوَاهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْمَانَ الْفِتْرَاتِ عِبَادًا نَجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلْمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْئِدَةِ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲) چون آنچه در این بیان نورانی به عنوان یقظه مطرح گردیده، پس از ذکر و جلاء قلب و رسیدن به الهام لدنی حاصل می شود. نیز از همین قبیل است توبه که ممکن است از باب «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ» (اربعی، ۱۳۸۱: ۲ / ۲۵۴) در تمام مراحل جریان داشته باشد.

بعید نیست که اختلاف فاحشی که در میان نسخه های ارائه شده از سوی ارباب سیر و سلوک مشاهده می شود، مؤید مدعای فوق باشد؛ زیرا:

اگر از مکتوبات قرن سوم و چهارم مربوط به مقامات و منازل سیر و سلوک نظیر *مواطن العباد* محمد بن ابراهیم ابی حمزه (۲۸۹ ق) و *منازل العباد و العبادة* حکیم ترمذی (حدود ۳۱۸ ق) و *قوه القلوب فی معامله المحبوب* ابوطالب مکی (۳۸۵ یا ۳۸۶ ق) و *الرساله التشریبه* ابوالقاسم عبدالکریم قشیری (۴۶۵ ق) صرف نظر شود و از فیلسوف معروف ابن سینا (۴۲۷ ق) در جلد سوم *الاشارات و التنبيهات* نَمَط نهم تحت عنوان «مقامات العارفين» آغاز شود، ملاحظه می گردد که او نخستین منزل سیر و سلوک را اراده می داند و برای مرحله دوم، یعنی مرحله عمل، تمرین و ریاضت، سه هدف بیان می کند: اول. دور کردن ما سوی الله از سر راه، دوم. رام نمودن نفس اماره برای وصول به نفس مطمئنه. سوم. تلطیف باطن برای آمادگی جهت تنبّه.

آنگاه زهد و بی اعتنایی به زرق و برق جهان مادی را طریقی برای رسیدن به هدف اول معرفی می کند و برای رسیدن به هدف دوم به چند چیز اشاره می کند: عبادت به شرط حضور قلب، تفکر، خواندن کلمات

روحانی با صدای خوب و سخنان پندآموزی که از گوینده آگاهی با بیان فصیح و بلیغ و لحنی نرم و نافذ شنیده شود. برای هدف سوم اندیشه‌های لطیف و ظریف و نیز عشق توأم با عفاف را مطرح می‌سازد. سپس می‌گوید: کار مجاهدت و ریاضت سالک به آنجا می‌کشد که «وقت» تبدیل به «سکینه» می‌شود. سرانجام می‌افزاید: سالک از این هم بیشتر می‌رود تا آنجا که دیدن حق منوط به خواست او نیست.

در هر حال آنچه بیان شد را تنها مربوط به یک سفر از سفرهای چهارگانه عرفانی می‌داند و برای آن نه مرحله معرفی می‌کند: سه مرحله مربوط به مبدأ سفر است، سه مرحله مربوط به عبور از مبدأ به انتها و سه مرحله دیگر مربوط است به مرحله وصول به مقصد. (ابن سینا، ۱۳۷۵: نمط نهم)

پس از بوعلی خواجه عبدالله انصاری (۴۷۵ ق) در *منازل السائرین* مقامات و منازل سیر و سلوک را به ده بخش تقسیم کرده است: بدایت‌ها، ابواب، معاملات، اخلاق، اصول، وادی‌ها، احوال، ولایات، حقایق و نهایتات و برای هر کدام از این ده بخش ده باب در نظر گرفته که در مجموع صد باب می‌شود و هر یک از این ابواب صدگانه را در سه درجه تنظیم کرده است. (بنگرید به: انصاری، ۱۳۷۳: ۱۱)

پس از او ابن عربی (۶۳۸ ق) اولین گام سالک را جستجوی استاد می‌داند و برای یافتن او، چهار عمل ظاهری جوع، سهر، صمت و عزلت و پنج عمل باطنی صدق، توکل، صبر، عزیمت و یقین را واجب می‌داند. (بنگرید به: ابن عربی، ۱۳۸۲: ۴۸ - ۴۷)

پس از او خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ ق) برای کسی که به سیر و سلوک رغبت پیدا کرد توجه به شش امر را لازم می‌داند: ۱. مبدأ سیر و سلوک و تهیه مقدمات آن؛ ۲. رفع موانع سیر و سلوک؛ ۳. سیر و سلوک؛ ۴. حالات اثنای سیر و سلوک؛ ۵. حالات پس از سلوک؛ ۶. پایان سلوک (فنا در توحید) آنگاه هر یک از این امور (غیر از امر ششم که پایان حرکت است) را در شش فصل ارائه می‌دهد که مجموعاً ۳۱ فصل می‌شود. (طوسی، ۱۳۸۳: ۲۲ - ۲۰)

مسلك محقق طوسی، مقبول فقیه و عارف معاصر، آیت‌الله جوادی آملی قرار گرفته است، البته با بعضی از مناقشات. (بنگرید به: جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۱۱ / ۲۲۵ - ۲۲۳)

پس از خواجه، روش منسوب به علامه بحر العلوم است که در آن برای پیمودن راه قرب الی الله، پس از ذکر چهار منزل: اسلام، ایمان، هجرت و جهاد و ذکر سه مرحله برای هر یک از آنها - که مجموعاً دوازده مرحله می‌شود - و پس از آنکه می‌گوید سالک الی الله با طی این مراحل دوازده‌گانه به عالم خلوص، راه می‌یابد، اسباب و راهکارهایی را برای پیمودن این راه ذکر می‌کند که عبارتند از: اول. ترک آداب، عادات و رسوم؛ دوم. عزم قاطع بر پیمودن راه؛ سوم. رفق و مدارا؛ چهارم. وفا؛ پنجم. ثبات و دوام؛ ششم. مراقبت؛ هفتم. محاسبه؛ هشتم. مؤاخذه؛ نهم. مسارعت؛ دهم. ارادت؛

یازدهم. ادب؛ دوازدهم. نیت؛ سیزدهم. صَمْت؛ چهاردهم. جوع و کم‌خوری؛ پانزدهم. خلوت؛ شانزدهم. سَهَر و شب بیداری؛ هفدهم. دوام طهارت؛ هجدهم. تَضَرَع به درگاه خداوند رَبِّ الْعِزَّة؛ نوزدهم. پرهیز از خواسته‌های نفس؛ بیستم. رازداری و کتمان سر؛ بیست و یکم. داشتن مرتبی و استاد؛ بیست و دوم. ورد؛ بیست و سوم. نفی خواطر؛ بیست و چهارم. فکر؛ بیست و پنجم. ذکر. علامه طباطبایی نیز همین روش را با مختصر تفاوتی - مطابق آنچه در رساله «لَبَّ اللَّبَاب» آمده - دنبال کرده است.

پس از بحرالعلوم، با دیدگاه حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی مواجهیم؛ ایشان پس از آنکه لقاء الله را مقصد اعلائی سیر و سلوک برمی‌شمرد برای رسیدن به آن برنامه ذیل را پیشنهاد می‌کند:

۱. عزم راسخ؛ ۲. توبه؛ ۳. برگرفتن توشه راه؛ یعنی:

الف) هنگام صبح به سراغ «مشارطه» رود. سپس در هنگام روز به «مراقبه» بپردازد و شامگاهان به «محاسبه» بپردازد.

ب) سالک باید به اوراد و اذکاری که او را متوجه ذات پروردگار می‌سازد توجه خاص داشته باشد و به هنگام بیداری و هنگام خواب آن را فراموش نکند، به‌خصوص ذکر «یونسیه».

ج) توجه به نماز شب و خلوت با خداوند و نیز پیش گرفتن ریاضت شرعی به این صورت که در شبانه روز، بیش از دو بار غذا نخورد و به هنگام خوردن غذا کاملاً سیر نشود و غذا را به قصد لذت صرف نکند و در میان غذاها از تنقلات استفاده نکند و از زیادخوردن گوشت پرهیزد و در ایام هفته یکی دو روز اصلاً گوشت نخورد.

د) سالک باید از تازیانه سلوک بهره‌گیری کند؛ یعنی خود را در برابر توجه به دنیا و قصور و کوتاهی در مقابل حق مؤاخذه نماید تا گرفتار تکرار آنها نشود.

ه) سالک باید قبل از هر چیزی، با فکر مرگ و پایان زندگی برای سوزاندن حب دنیا و اصلاح صفات زشت، خود را از محبت دنیا دور سازد.

و) همچنین سالک باید پیوسته به عظمت پروردگار و اسماء و صفات او بیندیشد و به حالات اولیاء الله توجه کند. با پیمودن این راه است که سالک، در آستانه سرمنزل مقصود قرار می‌گیرد (ملکی تبریزی، ۱۳۶۰)

پس از آن با مسلک علامه مصطفوی آشنا می‌شویم، ایشان در رساله لقاء الله خود، مسیر پنج مرحله‌ای را بیان می‌کند:

نخست. تقویت اعتقادات دینی و پایه‌های اصول دین در فکر و روح؛

دوم. توبه کامل از هرگونه گناه و بازگشت به اعمال صالح و انجام واجبات و ترک معاصی؛ سوم. آماده شدن برای پاکسازی روح و تهذیب نفس از هرگونه اخلاق رذیله؛ چهارم. محو انانیت و فانی شدن در عظمت ذات پاک پروردگار. سپس برای رسیدن به این مقصد (حذف انانیت) سه راه پیشنهاد می‌کند: اول. توجه خاص به خداوند و صفات جمال و جلال و افعال؛ دوم. استفاده از استدلال برای مبارزه با انانیت؛

سوم. از طریق معالجه با اضداد به این معنا که در هر مورد به جای اینکه متوجه (من) شود توجه به خدا کند.

در این مرحله است که سالک الی الله به صورت یک انسان ملکوتی درمی‌آید و وارد عالم جبروت می‌شود.

منظور از ورود در جبروت این است که انسان، به سبب خلوص و صفای باطن محو انوار الهی می‌شود و صاحب نفوذ و سلطه می‌گردد و از این جهت برای انجام وظایف الهی و ارشاد مردم و امر به معروف و نهی از منکر از روی معرفت کامل گام برمی‌دارد؛ یعنی بعد از فراغ از خویشتن به راهنمایی دیگران می‌پردازد و در مقام تشخیص درد و درمان آنها همانند یک طبیب حائق می‌شود. (مصطفوی، ۱۳۸۸)

اکنون سؤال این است: اگر دلیل محکمی از عقل یا نقل بر مرحله‌ای و پلکانی بودن سیر و سلوک وجود داشت آیا این همه اختلاف روا بود؟ آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که اصل این دیدگاه، با واقعیت مطابقت ندارد؟

۵. به نظر می‌رسد کسی که می‌خواهد لزوم تفسیر براساس ترتیب نزول را به اثبات برساند، چاره‌ای ندارد جز آنکه:

الف) استناد ترتیب موجود به تدبیر رسول مکرم را زیر سؤال ببرد.

ب) مدعی شود که تفسیر امیرمؤمنان علی علیه السلام براساس ترتیب نزول بوده است.

ج) نزول دفعی را منکر شود؛ زیرا اگر ثابت شود و با حتی اگر محتمل باشد که قرآن، نزولی داشته که براساس ترتیب موجود بوده است باز دچار مشکل می‌شود؛ چرا که در این صورت از ایشان سؤال می‌شود که چه وجهی دارد که از ترتیب نزول دفعی پیروی نمی‌کنید و تابع ترتیب نزول تدریجی شده‌اید؟ حکمت‌ها و مصالح ترتیب نزول دفعی، که ممکن است همان مصالح مورد عنایت رسول مکرم در چیدمان فعلی بوده باشد، چرا مورد اهتمام شما نیست؟!

همان‌گونه که اشاره شد با توجه به اینکه در ارتباط با مسئله اول؛ یعنی «وحياني بودن ترتیب موجود»

با «نیم‌نگاهی به کتاب همگام با وحی» که به شدت بر روش تفسیر براساس ترتیب نزول پای می‌فشارد، در نوشتار دیگری سخن گفته‌ایم در این مقال، بحث تنها در دو جهت دوم و سوم به نحو اجمال پی‌گیری می‌شود:

۱. کیفیت ترتیب موجود در تفسیر امیرمؤمنان علیه السلام؛

۲. نزول دفعی و ترتیب موجود در آن.

### ترتیب موجود در تفسیر امیرمؤمنان علیه السلام

در ارتباط با تفسیر امیرمؤمنان علیه السلام و اینکه ترتیب آن بر چه اساسی بوده، دو نکته قابل توجه است:

۱. در صورتی که بپذیریم ترتیب موجود قرآن کریم، وحیانی و به دستور شخص پیامبر بوده است - این مطلب حتی مورد قبول بعضی از محققانی است که بر تفسیر براساس ترتیب نزول پای می‌فشارند (ر. ک: بهجت‌پور، ۴۳) - وضعیت تفسیر امیرمؤمنان نیز روشن می‌شود؛ زیرا چگونه می‌شود رسول گرامی امر به جمع قرآن براساس چینی‌بندی کند که خود براساس آن مشی نکرده است و به تعبیر دیگر امیرمؤمنان به چینی‌بندی اقدام کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به خلاف آن فرمان داده است.

۲. وجوهی که از جانب عده‌ای - به‌ویژه بعضی از محققان معاصر (معرفت، ۱۴۲۵: ۱ / ۲۹۰) - برای به ترتیب نزول بودن تفسیر آن حضرت ذکر شده، مخدوش است؛ زیرا تمام آن وجوه به دو نقل از دو تابعی (کلبی و ابن‌سیرین از عکرمه) و روایتی از امام باقر علیه السلام برمی‌گردد که هیچ کدام در اثبات مدعا مفید فایده نیست؛ زیرا دو نقل از تابعی سند معتبری ندارد و حجیت آن به خصوص برای ما امامیه، قابل اثبات نیست و روایت امام باقر علیه السلام که از بحار الانوار، آن هم به شکل ناقص نقل شده - درحالی که از کافی است و می‌توانست به کافی آدرس دهد - گرچه از سند معتبری برخوردار است اما اگر کامل نقل می‌شد و تأمل شایسته‌ای در آن صورت می‌گرفت روشن می‌شد که هیچ دلالتی بر مدعا ندارد؛ زیرا این روایت همان است که جابر آن را از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: ما ادعی أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب و ما جمعه و حفظه كما نزله الله تعالى إلا علي بن أبي طالب علیه السلام و الأئمة من بعده علیهم السلام؛ کسی از مردم ادعا نکرده است که همه قرآن را آن‌گونه که نازل شده، در سینه و حافظه‌اش جمع کرده، مگر اینکه کذاب است و کسی آن را آن‌گونه که خدا آن را نازل کرده، جمع نکرده و در حافظه‌اش قرار نداده، مگر علی بن ابی‌طالب و ائمه بعد از او (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۲۲۸) تردیدی نیست که به قرینه «و الأئمة من بعده علیهم السلام» اولاً مراد از جمع، همان حفظ در حافظه و جمع در سینه است و عطف جمله «حفظه» بر «ما جمعه» از قبیل عطف تفسیری است؛

زیرا جمع مصطلح نسبت به سایر ائمه، معنا ندارد و ثانیاً به قرینه «کله» مراد از حفظ و جمع، آگاهی به همه کتاب (یعنی به تعبیر وارد در بعضی روایات دیگر: علم الكتاب کله) است و مراد از «کما انزل» جمع کردن قرآن بدون کم و کاست و بدون زیاده، در سینه است که در روایات متعددی از کافی (همان: ۵۶۹) آمده است و یا مراد در سینه داشتن جمیع قرآن اعم از ظاهر و باطن است چنان که روایات دیگری به آن ناطق است و آن را از خصائص اهل بیت علیهم السلام معرفی می‌کند، نظیر روایت جابر از امام باقر علیه السلام: «ما يستطيع أحد أن يدعي أن عنده جميع القرآن كله ظاهراً و باطنه غير الأوصياء؛ کسی غیر از اوصیای پیامبر نمی‌تواند مدعی شود که همه قرآن - اعم از ظاهر و باطن - را در اختیار دارد» (همان: ۲۲۸) و الا - چنان که گذشت - اگر مراد از جمع، جمع ظاهری در قرطاس و بین الدفتین باشد نسبت به ائمه بعد از امیرمؤمنان معنا پیدا نمی‌کند و روشن نیست که آیت‌الله معرفت چگونه با حذف ذیل حدیث، آن را دلیل بر مدعای خویش گرفته است!

بی‌جهت نیست که شیخ کلینی این روایت را در بابی تحت عنوان «انه لم يجمع القرآن كله إلا الأئمة علیهم السلام و أنهم يعلمون علمه كله» قرار داده است؛ زیرا همان‌گونه که روایات دیگر باب گواهی می‌دهد، جمله «أنهم يعلمون علمه كله» در عنوان باب، عطف تفسیری برای جمله «لم يجمع...» است. جالب توجه است که در روایت دیگری که طبرسی آن را در احتجاج خود نقل کرده، نیز سخنی از ترتیب نزول مطرح نیست؛ زیرا در این روایت می‌خوانیم: پس از خیانت و بی‌وفایی صحابه، حضرت ملازم خانه‌اش شد و به تألیف و جمع قرآن روی آورد، پس از خانه خارج نشد مگر اینکه همه آن را جمع‌آوری کرد با ذکر شأن نزول‌ها و ناسخ و منسوخ آیات: «فَلَمَّا رَأَى عَلِيُّ عليه السلام غَدْرَهُمْ وَقِلَّةَ وَقَائِهِمْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَأَقْبَلَ عَلَى الْقُرْآنِ يُؤَلِّفُهُ وَيَجْمَعُهُ فَلَمْ يَخْرُجْ حَتَّى جَمَعَهُ كُلَّهُ فَكَتَبَهُ عَلَى تَنْزِيلِهِ وَالتَّاسِخِ وَالتَّمْسُوخِ» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱ / ۸۲)؛ زیرا «عَلَى تَنْزِيلِهِ» به این معنا است که جمع آن حضرت با ذکر شأن نزول همراه بود نه آنکه کتابت به ترتیب نزول، شاهدش این است که در نقل دیگری به تعبیر: «كَتَبَهُ بِيَدِهِ تَنْزِيلَهُ وَتَأْوِيلَهُ وَالتَّاسِخَ مِنْهُ وَالتَّمْسُوخَ» وارد شده است (هلالی، ۱۴۰۵: ۴۰) زیرا عطف «تَأْوِيلَهُ» به «تَنْزِيلَهُ» قرینه بر این است که مراد از تنزیل، تنزیل در مقابل تأویل است نه ترتیب نزول؛ یعنی تنها به محتوای جمع‌آوری شده اشاره دارد نه نحوه چیدمان.

چنان که بدل بودن «تنزیله و تأویله و التاسخ منه و التمسوخ» برای ضمیر مفعولی «جمعه کله» قرینه بر این است که مراد از جمع، جمع مصطلح نیست و کاری که آن حضرت انجام داده‌اند مربوط به اصل جمع‌آوری آیات و سور نبود بلکه ویژگی کار آن حضرت، در کنار هم قرار دادن تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ؛ یعنی کاری تفسیری بوده است.



قابل توجه است که غیر از سه وجه مزبور، بقیه اقوالی که در *التمهید* (معرفت، ۱۴۲۵: ۱ / ۲۹۲ - ۲۹۰) نقل شده، هیچ کدام صراحت یا ظهور در جهت محل بحث (بودن تفسیر امام علی علیه السلام براساس ترتیب نزول) ندارد مگر سخن علامه بلاغی که آن هم به سخن ابن سیرین و ابن حجر که برگرفته از کلام ابی داود است؛ برمی گردد.

نتیجه این می شود که ویژگی اولی را که آیت الله معرفت برای تفسیر امیرمؤمنان ذکر کرده است قابل اثبات نیست بلکه همان گونه که گذشت خلاف آن قابل اثبات است؛ زیرا چگونه می شود رسول مکرمی که سوره حمد را فاتحه الکتاب می داند به وصی اش امر کند که آن را در ابتدای کتاب قرار ندهد. نتیجه این می شود که ویژگی تفسیر آن حضرت خلاصه می شود در جهات چهارگانه دیگری که ذکر کرده اند. (معرفت، ۱۴۲۵: ۱ / ۲۹۲)

### نزول دفعی و ترتیب موجود در آن

شکی نیست که ظاهر آیه اول از سوره قدر: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و آیه سوم از سوره دخان: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ» این است که همه قرآن در شب قدر نازل شده است؛ یعنی قرآن افزون بر نزول تدریجی، یک نزول دفعی نیز داشته است و با توجه به اینکه نزول ملائکه در آیه چهارم از سوره قدر: «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» به اتفاق همه مسلمین هر سال در زمین تحقق می یابد مقتضای وحدت سیاق این است که نزول قرآن در آیه اول: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» نیز در زمین بوده باشد نه در آسمان چهارم و بیت معمور. تنها تفاوت در این است که نزول ملائکه - با توجه به صیغه مضارع «تنزل» - مستمراً و هر سال است و طبعاً فرودگاه آن، قلب ولی و امام آن سال است اما نزول قرآن - با توجه به ماضی بودن «انزلناه» - یک بار اتفاق افتاده و فرودگاه آن قلب رسول مکرم صلی الله علیه و آله بوده است.

با این بیان روایت حفص بن غیاث که می گوید: «نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان إلى البيت المعمور ثم نزل في طول عشرين سنة» (کلینی، همان: ۲ / ۶۲۹) به جهت مخالفتش با ظاهر قرآن و نیز ضعف سندی آن به خاطر قاسم بن محمد، یا باید طرد شود و یا به گونه ای تأویل و معنا شود که با ظهور مسلم قرآن هماهنگ گردد مثل اینکه گفته شود (همان گونه که علامه طباطبایی گفته اند) مراد از بیت معمور (= خانه آباد) قلب پاک و آباد از رجس پیامبر است؛ به ویژه با توجه به قرینه وحدت سیاق. زیرا در ادامه روایت آمده است: «نزلت صحف إبراهيم في أول ليلة من شهر رمضان و أنزلت التوراة لست مضين من شهر رمضان و أنزل الإنجيل لثلاث عشرة ليلة خلت من شهر رمضان و أنزل

الزبور لثمانية عشر خلون من شهر رمضان و أنزل القرآن في ثلاث و عشرين من شهر رمضان» و تردیدی نیست که نزول صحف ابراهیم و تورات موسی در زمین بوده است. (طباطبایی، همان: ۱۶ / ۲ - ۱۵) البته چنان که خواهد آمد کلام علامه با روایات معتبر، سازگار نیست و بهتر آن است که گفته شود: این روایت با ظاهر قرآن مخالفتی ندارد؛ زیرا آنچه از قرآن گذشت و این روایت، از قبیل مثبتین هستند؛ قرآن نزول دفعی را در شب قدر ثابت می‌کند و روایت نزول دفعی دیگری را در بیت المعمور و این دو با یکدیگر تنافی ندارند.

نزول دفعی قرآن افزون بر دو آیه فوق، از آیه ۱۱۴ سوره طه: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» و آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت: «لَا تُحْرَكْ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» نیز استفاده شده است. اولین بار، علامه نیست که به این نکته اشاره کرده است (طباطبایی، همان: ۱۴ / ۲۰؛ ۲۱۵ / ۲۰ و ۱۱۱ / ۲۰) بلکه بزرگانی از قدمای امامیه نظیر مسعودی (متوفای ۳۴۶) در اثبات الوصیه (مسعودی، ۱۳۸۴: ۱۱۹) و شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱) در اعتقادات الامامیه (ابن بابویه، ۱۴۱۴ ق) و حافظ بررسی (متوفای ۸۱۳) در مشارق انوار الیقین (حافظ برسی، ۱۴۲۲: ۲۰۸) نیز آیات فوق را ناظر به نزول دفعی قرآن دانسته‌اند.

از بعضی از روایات به دست می‌آید که نزول دفعی قرآن در شب اول رمضان واقع شده است: «... و نزل القرآن في أول ليلة من شهر رمضان فاستقبل الشهر بالقرآن» (کلینی، همان: ۴ / ۶۵) اما این روایت نیز به جهت ضعف سند (به‌خاطر «عمرو الشامی») و هم معارضه آن با روایت حفص و هم مخالفت آن با ظاهر قرآن قابل اعتنا نیست.

به بیان دیگر: در صورتی که از ضعف سندی هر دو روایت بگذریم روایت حفص به جهت برخوردارگی از مرجح موافقت با کتاب، مقدم است.

از آنچه گذشت نزول دفعی قرآن بر رسول مکرم به نحو اجمال به اثبات رسیده است گرچه ممکن است در اینکه زمان آن شب قدر بوده یا وقت دیگر، محل گفتگو باشد.

اکنون سؤال این است که این نزول دفعی، چه ترتیبی داشته است؟

طبعاً پاسخ این سؤال مبتنی بر این است که بپذیریم نزول دفعی نیز همانند نزول تدریجی، در قالب الفاظ، کلمات و جمل بوده است، همان چیزی که علامه منکر آن است زیرا ایشان معتقد است که آنچه در نزول دفعی قرآن اتفاق افتاد نزول حقیقت بسیطه و واحده کتاب است: «إنزال حقيقة الكتاب و الكتاب المبین إلى قلب رسول الله ﷺ دفعة» (طباطبایی، همان: ۲ / ۱۸) قبل از ایشان فیض کاشانی نیز با تعبیر «نزول معناه علی قلب النبي» از آن یاد کرده و می‌نویسد: «و المستفاد من مجموع هذه

نگاهی به تفسیر قرآن براساس ترتیب نزول □ ۷۳

الأخبار و خبر الیاس الذی آورده فی الکافی فی باب شأن إنا أنزلناه فی لیلۃ القدر و تفسیرها من کتاب الحجۃ أن القرآن نزل کله جملة واحدة فی لیلۃ ثلاث و عشرين من شهر رمضان إلى البیت المعمور و كأنه أرید به نزول معناه علی قلب النبی صلی الله علیه و آله و سلم كما قال الله نزل به الروح الامین علی قلبک». (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱ / ۶۵)

این در حالی است که هیچ کدام از دو بزرگوار دلیلی برای آن (لفظی نبودن نزول دفعی) اقامه نکرده‌اند بلکه دلیل، بر خلاف آن قائم است؛ زیرا:

یک. ظاهر نزول همه قرآن در شب قدر این است که این نزول نیز مثل سایر موارد استعمال این واژه در قرآن، بوده باشد؛ یعنی نزول حقایق و مفاهیم قرآنی در قالب الفاظ، و اشکالی که شیخ مفید در کتاب تصحیح الاعتقادات در مقام مناقشه به شیخ صدوق ذکر کرده است (مفید، ۱۴۱۴: ۶۰) مبنی بر اینکه چگونه می‌شود قصه‌ای که در مدینه اتفاق افتاده، مانند: قصه مجادله آن زن با همسرش در آیه «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا...» و هنوز زمان آن فرا نرسیده، در مکه در شب قدر به صیغه ماضی بر پیامبر نازل شود؟ از عجایبی است که از شیخ مفید صادر شده است؛ زیرا مسلم نزد محققان از عالمان شیعه است که علم خدا به جزئیات امور که از آن جمله است جزئیات اقوال و الفاظی که بر زبان انسان‌ها جاری می‌شود تعلق گرفته و رطب و یابسی نیست مگر اینکه براساس «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» در کتاب علم خدا و در لوح محفوظ با همه تشخیصات فردی و تعینات زمانی و مکانی ثبت شده و متعلق علم خدا واقع شده است و هیچ مانعی ندارد که همه آن معلومات با تشخیصات لفظی و مفهومی اش قبل از نزول تدریجی همراه با تحقق حوادث و شأن نزول‌ها، بر قلب آن حضرت نازل شده باشد؟!

چه استبعادی دارد که خداوند قادر حکیم همان‌گونه که همه حقایق قرآنی را پس از حدود ۱۴۰۰ سال که از نزول تدریجی آن گذشته، با همه تعینات لفظی و کلامی اش بر حافظه کسانی مثل کربلایی کاظم فرود آورد و یا قبل از نزول تدریجی یا در اثناء آن، در شب مبارکی چون شب قدر همه قرآن را با همان تشخیصات لفظی بر قلب رسول مکرم نازل فرماید؟ قبل و بعد بودن این امر خارق‌العاده یا کرامت که هیچ استحاله عقلی ندارد چه مشکلی را ایجاد می‌کند؟!

باید تابع ظواهر ادله بود و ظاهر آیات و روایاتی که مسئله نزول دفعی را مطرح می‌کنند؛ همان‌گونه که اشاره شد، نزولی همانند سایر موارد نزول است.

دو: از مسئله امکان و عدم استبعاد که بگذریم قصه‌ای مثل قصه کربلایی کاظم نشان می‌دهد که به نحو جزم، آنچه در لوح محفوظ و عالم غیب ثبت است قرآن با همین ترتیب و الفاظ و جمل است،

طبعاً با توجه به اینکه نزول دفعی، نزولی از آن وعاء است، نزولی با همین ترتیب و الفاظ خواهد بود و آنچه در نزول تدریجی اتفاق افتاد خلاف اصل و مبتنی بر حکم و مصالح موقت و گذرا بوده است. نتیجه‌گیری نهایی و حاصل آنچه گذشت این است که مقتضای صناعت در جمع بین ادله این است که گفته شود:

الف) قرآن یک نزول تدریجی دارد و دو نزول دفعی؛

ب) نزول تدریجی آن در طول ۲۳ سال اتفاق افتاد؛

ج) از دو نزول دفعی یکی در بیت معمور در آسمان چهارم واقع شد؛

د) نزول دفعی دیگر در شب قدر بر قلب مبارک رسول مکرم فرود آمد؛

ه) نزول دفعی نزولی است از لوح محفوظ و با توجه به ظاهر آیات و قصه‌ای مسلم مثل قصه کربلایی کاظم، نزولی است به همراه الفاظ، کلمات و جملات و چینش آن نیز چینش موجود است، چینی که سوره حمد، افتتاح و فاتحه آن می‌باشد.

نتیجه این می‌شود که چیدمان پایدار و جاویدی که باید ملحوظ در تهیه نسخه‌های هدایتی بوده باشد همین چیدمان موجود است.

### نقد کلام علامه طباطبایی

اینکه علامه طباطبایی بیت معمور را بر قلب رسول گرامی تطبیق داده و با آن متحد دانسته، مخالف روایات معتبره و بلکه در حدّ تواتر یا قریب به تواتری است که از اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده و دلالت دارد بر اینکه بیت معمور مخلوقی است مستقل و مکانی است ویژه در آسمان چهارم و از آن جمله است:

۱. صحیح محمد بن سنان از امام رضا علیه‌السلام (ابن بابویه، ۱۳۷۸: ۲ / ۹۱):

۲. روایت عبدالصمد بن بشیر از امام صادق علیه‌السلام (عباشی، ۱۳۸۰: ۲ / ۱۲۸):

۳. روایت *علل الشرائع* از امام سجاد علیه‌السلام (ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۲ / ۴۰۶):

۴. روایت سید بن طاوس از امیرمؤمنان علیه‌السلام (ابن طاوس، ۱۳۷۶: ۲۸):

۵. روایت اربلی در *کشف الغممه* مربوط به جریان ازدواج علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام (اربلی، ۱۳۱۸: ۱ / ۳۵۷):

۶. روایت محمد بن احمد بن شاذان از ابن عباس از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (ابن شاذان، ۱۴۰۷: ۱۵۰).

با توجه به این مجموعه از روایات، وجهی ندارد که بیت معمور را بر قلب رسول الله تطبیق دهیم بلکه باید گفت: مقتضای جمع بین روایات این است که یک نزول تدریجی در طول ۲۳ سال و دو نزول دفعی وجود دارد که هر دو باهم در شب قدر اتفاق افتاده است؛ یکی بر آسمان چهارم و دیگری

بر قلب رسول الله ﷺ؛ زیرا از یک طرف روایت کلینی تعبیر به «نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان إلى البيت المعمور ... و أنزل القرآن في ثلاث و عشرين من شهر رمضان» (کلینی، همان: ۲ / ۶۲۸) می‌کند که دلالت دارد نزول در بیت معمور، در شب قدر بوده است و از طرفی روایاتی که شب ۲۳ رمضان را شب قدر معرفی می‌کند و خدا را میزبان ملائکه در آن شب می‌داند (یعنی همان چیزی که در صحیح اعلائی ابن‌اذینه مربوط به حدیث معراج می‌خوانیم که سوره قدر فامیلی و نسب رسول گرامی و ائمه تا روز قیامت است) (همان: ۲ / ۶۲۸) بنابراین دلالت دارد که نزول بر قلب رسول الله نیز در شب قدر بوده است و از طرف سوم آیه اول سوره قدر و سوم سوره دخان و روایاتی نظیر روایت ابی‌بصیر: «انزل الفرقان في ليلة القدر» ظاهرشان این است که آنچه در شب قدر اتفاق افتاد نزول همه قرآن بوده است.

از آنچه گذشت روشن می‌شود که بیانات آیت‌الله معرفت در این مجال از سه جهت قابل مناقشه است: اول اینکه ایشان روایت ۲۰ سال را اختیار کرده‌اند (بنگرید به: معرفت، ۱۴۲۹: ۱ / ۱۰۸) درحالی که ترجیح با روایات ۲۳ سال است.

دوم تهافتی است که در کلام ایشان مشاهده می‌شود، زیرا از یک پذیرفته که در شب مبعث آیاتی از سوره فلق نازل شده و از سوی دیگر می‌گوید پس از سه سال گذشته از مبعث، نزول آیات شروع شده بود.

سومین نکته این است که با توجه به وجود روایات فراوان مربوط به بیت معمور، نوشته‌اند: «نزول دفعی قرآن در یکی از آسمان‌های بلند چه فائده قابل توجهی دارد؟» (معرفت، همان: ۱ / ۱۱۹)

## نتیجه

نتیجه نهایی بحث این است که ملاحظه ترتیب نزول سوره‌ها گرچه ممکن است در بعضی از موارد بی‌فایده نباشد اما این ادعا که دستیابی به اصول هدایتی قرآن متوقف بر آن است و عدم توجه به آن، فهم درست قرآن را دچار مشکل می‌سازد، ادعایی دور از حقیقت است و بلکه می‌توان گفت: برداشت اصول و ضوابط تربیتی و هدایتی پایدار، همه زمانی و همه مکانی، در گرو تفسیر براساس ترتیب موجود است زیرا:

۱. تفسیر براساس ترتیب نزول، مبتنی بر این است که ترتیب موجود، به امر رسول گرامی، نبوده باشد درحالی که مشهور (بلکه ادعای اجماع نیز شده) بر آن است که قرآن در زمان پیامبر ﷺ و با نظارت و تحت امر آن حضرت جمع‌آوری شده است.

۲. ترتیب نزول، تابع حوادثی بود که به حسب ظاهر، به نحو اتفاقی و تصادفی و بدون تبعیت از یک برنامه‌ریزی از پیش تعیین شده و منسجم، رخ داده بود؛ یعنی حوادث زمینه‌ساز آیات، ترتیبی بر هم نداشت، پس آیات ناظر به آن حوادث نیز از حیث محتوا، ترتیبی بر یکدیگر نخواهند داشت.
۳. تکثر روایات و فرهنگ‌ها از یک طرف و فرازمانی و فرامکانی بودن قرآن و «نذیراً للعالمین» و «هدی للناس» بودن آن از طرف دیگر، اقتضا دارد که مفاهیم قرآنی را از شأن نزول‌ها و ویژگی‌های تنزیلی، تجرید کرد و براساس تأویل، لبّ و مغزای آیات، به موضع‌گیری‌های لازم سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و تربیتی اقدام نمود و چنین چیزی می‌طلبد که از ترتیب نزول سوره‌ها، دست برداشته شود.
۴. شاید مهم‌ترین نکته‌ای که در «تفسیر براساس ترتیب نزول» مورد عنایت است قانون تدریجی و پلکانی بودن تربیت است درحالی‌که اصل چنین دیدگاهی محل تأمل و درنگ است.
۵. به نظر می‌رسد کسی که می‌خواهد لزوم تفسیر براساس ترتیب نزول را به اثبات برساند، چاره‌ای ندارد جز آنکه:

الف) استناد ترتیب موجود به تدبیر رسول مکرم را زیر سؤال ببرد؛

ب) مدعی شود که تفسیر امیرمؤمنان علی علیه السلام براساس ترتیب نزول بوده است؛

ج) نزول دفعی را منکر شود. درحالی‌که همه این سه امر، دشوار و بلکه غیر ممکن است.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، بی تا، قم، هجرت.

- ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۷۸ ق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران، جهان.

- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۵ ق، علل الشرایع، قم، دآوری.

- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۴ ق، اعتقادات الامامیه، قم، کنگره شیخ مفید.

- ابن سینا، شیخ رئیس، ۱۳۷۵، الاشارات و التنبيهات، قم، نشر البلاغه.

- ابن شاذان، محمد بن احمد، ۱۴۰۷ ق، ماه منقبه من مناقب امیرالمؤمنین و الائمه علیهم السلام، تصحیح مدرسه

امام مهدی علیه السلام، قم، مدرسه الامام المهدی علیه السلام.

- ابن طاووس، علی بن موسی، ۱۳۷۶، محاسبه النفس، تحقیق و تصحیح شهید ثانی، و ابراهیم بن علی

کفعمی، تهران، مرتضوی.

نگاهی به تفسیر قرآن براساس ترتیب نزول □ ۷۷

- ابن عربی، محی الدین، ۱۳۸۲، ریاضت سالکین، ترجمه و شرح باب پنجاه و سوم فتوحات مکیه به اهتمام علی فضلی، قم، آل علی علیه السلام.
- اربلی، علی بن عیسی، ۱۳۱۸ ق، کشف الغمّة فی معرفة الاثمه، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تبریز، بنی هاشمی.
- انصاری، خواجه عبدالله، ۱۳۷۳، منازل السائرین، تحقیق علی شیروانی، تهران، الزهراء علیها السلام.
- بهجت پور، عبدالکریم، ۱۳۸۷، همگام با وحی، قم، سبط النبی علیه السلام.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۷، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، اسراء.
- حافظ برسی، رجب بن محمد، ۱۴۲۲ ق، مشارق انوار الیقین، تحقیق سید علی عاشور، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- خوبی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۳ ق، البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ ق، الاحتجاج علی اهل اللجاج، تحقیق محمدباقر خراسان، مشهد، مرتضی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۸۳، اوصاف الاشراف، بازنویسی سید محمدرضا کرمانی، قم، حضور.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ ق، امالی، قم، دار الثقافة.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ ق، کتاب التفسیر، تهران، المطبعه العلمیه.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ ق، کتاب العین، قم، هجرت.
- فیض کاشانی، محمد حسن بن شاه مرتضی، ۱۴۱۵ ق، تفسیر الصافی، تصحیح حسین اعلمی، تهران، مکتبه الصدر.
- قدسی، احمد، ۱۴۲۸ ق، انوار الاصول (تقریرات درس آیه الله مکارم شیرازی)، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، الکافی، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الاثمه الاطهار علیهم السلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مسعودی، علی بن حسین، ۱۴۲۶ ق / ۱۳۸۴، اثبات الوصیه، قم، انصاریان.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۸۸، رساله لقاء الله، قم، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- معرفت، محمدهادی، ۱۳۷۹، علوم قرآنی، قم، ذوی القربی.

- \_\_\_\_\_، ۱۴۲۵ ق، التمهید فی علوم القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، تصحیح اعتقادات الامامیه، تصحیح حسین درگاهی، قم، کنگره شیخ مفید.
- ملکی تیریزی، میرزا جواد، ۱۳۶۰، رساله لقاء الله، تهران، نهضت زنان مسلمان.
- هلالی، سلیم بن قیس، ۱۴۰۵ ق، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تصحیح محمد انصاری زنجانی خوئینی، قم، الهادی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی